



نمره‌ی بیست و یکم
دی ۱۴۰۴ ه.ش



دوصد نفرین به فرمول گرانی

نمایان شد کنون غول گرانی
و برپا گشته بامبول گرانی
بر این مردم بکوبد مشت خود را
و ملت جمله مقتول گرانی
خدایا روزگارش را سیه کن
هرآنکس گشته مسؤل گرانی
نه آب و برق و گاز و مرغ و ماهی
همه اجناس، مشمول گرانی
نبینی یک قلم ارزان تو چیزی
و قیمت رفته بر کول گرانی
شود پُر، کیسه های سودجویان
ز «استثمار» مقبول گرانی
و فقر و تنگدستی، بی تعارف
نماد و بار و محصول گرانی
تَبَه‌کاری بساط و سفره اش پهن
بنا بر رسم معمول گرانی
به صورت ها به رخسارِ خلایق
نگه کن زخم پنچول گرانی
گل لبخند هم، در غنچگی مُرد
به تیر غیب ششلول گرانی

پیشکش همایونی

مستولان محترم؛
در کشوری که مردمش پیش از آن که صبحانه بخورند، قیمت‌ها را هضم می‌کنند و پیش از آن که شب بخوابند، دخل و خرج فردا را سبک‌سنگین، گرانی دیگر یک پدیده اقتصادی نیست؛ یک شغل تمام‌وقت است. اقتصاد اگر قرار بود فقط روی کاغذ رشد کند، مردم این‌همه زحمت ایستادن در صف زندگی را به خود نمی‌دادند. آمارها روزه‌روز فربه‌تر می‌شوند و سفره‌ها روزه‌روز لاغرتر؛ و ما مانده‌ایم که کدامیک را باور کنیم: عددهایی که حرف می‌زنند یا مردمی که دیگر توان حرف‌زدن ندارند.

خط قرمز هر حاکمیتی معیشت مردم است؛ خطی که با صبر و نجات، مدتی عقب می‌رود اما پاک نمی‌شود. امروز این خط نه‌تنها رد شده، بلکه با کفش گل‌آلود از رویش عبور کرده‌اند و از مردم انتظار دارند لبخند بزنند. این نوشته نه بی‌ادبی است و نه بی‌انصافی؛ گزارش محترمانه معده‌هایی است که سیاست را نمی‌فهمند اما فشار را خوب می‌شناسند. اقتصاد اگر حال مردم را خوب نکند، هیچ آمار قشنگی حال جامعه را خوب نمی‌کند؛ و مردمی که چیزی برای از دست دادن ندارند، فقط هنوز به احترام همین خط قرمز، نجیب مانده‌اند. و در آخر یادمان نرود،

کشوری که مردمش مجبورند هر روز حساب و کتاب کنند تا زنده بمانند، فرصت فکر کردن به پیشرفت را از دست می‌دهند. اقتصاد اگر حال مردم را خوب نکند، هیچ آمار قشنگی حال جامعه را خوب نخواهد کرد.

تلخون

وقتی عقربه‌ها از مردم جلو می‌زنند

می‌گویند هر چیزی یک خط قرمز دارد؛ سرعت، فشار، دما، حتی سماور قدیمی خانه‌ی مادر بزرگ. اما ظاهراً تنها چیزی که خط قرمز ندارد «تورم» است. تورم محترم هر روز صبح زودتر از ما بیدار می‌شود، نرمش می‌کند، صبحانه‌اش را می‌خورد و بعد با کفش میخی از روی خط قرمز مردم رد می‌شود؛ طوری که صدای «تق!» استخوان معیشت می‌آید.

گرانی دیگر مهمان ناخوانده نیست؛ صاحبخانه شده. قبلاً می‌گفتیم «قیمت‌ها بالا رفته»، حالا باید بگوییم «ما پایین آمده‌ایم». زیر خط فقر هم که دیگر زیرزمین نیست، شده طبقه همکف؛ بعضی‌ها هم دارند از پنجره‌اش بیرون می‌افتند. دخل و خرج با هم قهر کرده‌اند و آشتی‌کنان‌شان هم فعلاً در مرخصی است. حقوق می‌آید، سلام می‌کند و قبل از اینکه اسمش را ببرسیم، می‌رود. آدم حس می‌کند پول، مثل کارآموز کم‌تجربه، فقط برای یادگیری می‌آید، نه ماندن.

نشریه‌ی ما اسمش «ردلاین» است، چون دقیقاً همان جایی ایستاده‌ایم که عقربه‌ها جیغ می‌کشند. وضعیت قرمز است، نه از آن قرمزهای خوش‌رنگ، بلکه قرمزی چراغی که هرچه صبر می‌کنی سبز نمی‌شود. تورم ساعتی بالا می‌رود و مردم با دقیقه و ثانیه حساب می‌کنند. فقط ای کاش قبل از اینکه همه‌چیز بسوزد، یکی دستی بکشد روی ترمز، چون موتور جامعه مدت‌هاست وارد ردلاین شده و بوی سوختگی‌اش دیگر شوخی‌بردار نیست.

نقلِ عقل

در شرایطی که قیمت‌ها به‌صورت خودجوش رشد می‌کنند، دلار می‌دود، طلا می‌پرد و حقوق هنوز دنبال کفش‌هایش می‌گردد، طبیعی‌ست مردم بیرسند: «ما دقیقاً چه نقشی داریم؟ سیاهی لشکر یا قربانی؟» اولین وظیفه مردم، نه نجات اقتصاد، بلکه زنده نگه‌داشتن دخل‌وخرج خانواده است. الان وقت تصمیم‌های هیجانی نیست؛ هر کسی که با دیدن قیمت دلار همه چیزش را می‌فروشد، معمولاً آخرش فقط تجربه می‌خرد؛ آن هم گران. دنبال سودهای سریع نرویم؛	چون اگر سودی سریع باشد، یا دیر رسیده‌ایم یا قربانی بعدی‌ایم. بدهکار شدن هم فعلاً شبیه این است که وسط آتش‌سوزی، بنزین ذخیره کنیم. پس‌انداز خوب است، اما نه به سبک «یا همه‌چیز یا هیچ چیز». کمی عقل، کمی تنوع و کمی فهم این واقعیت که دلار و طلا دشمن ما نیستند؛ فقط خبر بد را زودتر می‌گویند. در اجتماع هم لطفاً گرانی را با خرید هیجانی تشدید نکنیم، شایعه اقتصادی را مثل نقل عروسی پخش نکنیم و مهم‌تر از همه،	فقر را به جان فقیر نیندازیم؛ ما همگی ته یک صف ایستاده‌ایم، فقط صف طولانی‌ست. مطالبه‌گری لازم است، اما نه با فریادهای بی‌هدف. شفافیت بودجه، پاسخگویی درباره تورم و چاپ پول، سؤال‌های مشخص، نه غر زدن کلی. جمع‌بندی؟ در وضعیت قرمز: کمتر هیجان، بیشتر عقل؛ کمتر قمار، بیشتر همدلی؛ و مطالبه‌گری به‌جای خالی‌کردن عصبانیت. ردلاین یعنی اوضاع خطرناک است؛ اما هنوز عقل، ارزان‌ترین دارایی ماست.
---	--	---

افسردگی پس از تورم

تورم موجودی عجیبی است؛ هرچه به آن بی‌توجهی کنی، بزرگ‌تر می‌شود و هرچه دنبالش بدوی، از تو جلوتر می‌زند. این روزها آن قدر سرعت گرفته که دیگر نه تنها از خط قرمز مردم رد شده، بلکه دارد آینه بغل زندگی را هم می‌کند. وضعیت قرمز است، اما بدتر از آن، رفتارهایی است که ما در این وضعیت از خودمان نشان می‌دهیم. مثلاً احتکار. بعضی‌ها فکر می‌کنند اگر سه کارتن روغن و ده کیسه برنج بخرند، تورم می‌ترسد و فرار می‌کند. در حالی که تورم با دیدن این صحنه‌ها خوشحال‌تر هم می‌شود. احتکار خانگی نه سپر است، نه نجات؛ فقط صفاها را طولانی‌تر می‌کند و حال همدیگر را بدتر. اگر قرار است چیزی را ذخیره کنیم، بهتر است «انصاف» باشد، نه قند و ماکارونی. یا خرید از روی ترس. وقتی شایعه می‌شنویم، دست و پایمان را گم می‌کنیم و به مغازه هجوم می‌بریم؛ انگار قرار است فردا نان هم انقراض پیدا کند. تجربه نشان داده بیشترین گرانی‌ها دقیقاً همان‌جا متولد می‌شود که عقل جمعی مرخصی می‌رود و هیجان، رئیس شیف‌ت می‌شود. در وضعیت ردلاین، راهکارهای عجیب‌وغریب جواب نمی‌دهد؛ کارهای ساده جواب می‌دهد. کمتر خریدن هیجانی، بیشتر فکر کردن قبل از خرید، حمایت از تولید و خدمات واقعی، و مهم‌تر از همه، گران‌فروشی نکردن حتی اگر «همه دارند می‌کنند». چون «همه» همیشه دلیل خوبی برای خراب کردن اوضاع نبوده است. نشریه‌ی ما اسمش «ردلاین» است، چون باور داریم اگر موتور جامعه دارد به صدا می‌افتد، همه مسئول‌اند؛ هم راننده، هم سرنشین. شاید نتوانیم تورم را یک‌تنه متوقف کنیم، اما می‌توانیم نگذاریم با رفتارهای غلط، خودمان بنزین روی آتش بریزیم. بعضی وقت‌ها، بزرگ‌ترین مهارت فنی این روزگار، بلد بودن درست مصرف کردن و درست رفتار کردن است.

خطِ قرمز، خطِ حساسِ زندگی

خط قرمزها خیلی وقتاً رد میشن و مورد تعرض قرار می‌گیرن. اصلاً وقتی کسی از خط قرمز ما عبور می‌کنه ما تازه متوجه اندازه و ظرفیت خط قرمزهامون می‌شیم، اما خب وای به روزی که اون خط قرمزها رد بشن یا نادیده گرفته بشن... اون موقع کی می‌تونه جلوی ما رو بگیره؟! خودمون حتی؟ بعید می‌دونم! تعریف ما از خودمون، از روحيات و خصوصیاتمون و یا از باورهامون به هر چیزی که معنای ما رو شکل میده باعث شکل‌گیری و پررنگ شدن این خط می‌شه. همه‌ی ما آستانه‌ای داریم از صبر، عشق، گذشت، مهربانی، تحمل و هر ویژگی دیگری که می‌شناسید و هیچ کسی مطلقاً دارای بُعد لایتناهی از این صفات نیست و بنابر همین محدودیت هم هست که خط قرمزها تعیین می‌شن. جالب‌ترین موضوع هم اینه که ما حتی وقتی خودمون هم پا روی خط قرمزهامون می‌ذاریم یک رنجی تا ابد ما رو دنبال می‌کنه چون انسان ذاتاً تحمل نادیده گرفته شدن رو نداره حتی اگه توسط خودش باشه. خط قرمز به شکل اعجاب انگیزی هم نقطه‌ی ممتازی ست و هم نقطه‌ی مهلکی! ممتاز از این منظر که ما رو در شناخت خودمون و دیگران یاری می‌کنه و مهلک از این نظر که بعد از عبور از اون هر اتفاق و رفتاری غیر قابل پیش‌بینیه به طوریکه ما بدون اعتراض و بدون شماتت فقط نظاره‌گر آن ویرانی خواهیم بود.... خط قرمز یک ملت اما بزرگتر، پررنگ‌تر و عبور از آن مرگبارتر است. برای عبور از اون هم فقر یه قدم بزرگه، تبعیض یه قدم بزرگتر و ظلم یه پرش. خروش یک جامعه مثل سیل می‌مونه! نه میشه براش ستاد مدیریت بحران تشکیل داد، نه میشه با تعطیلی‌های وقت و بی وقت کنترلش کرد، نه میشه طرح زوج و فرد براش راه انداخت و نه حتی میشه اصلاح‌طلبانه باهاش برخورد کرد. همه چیز رو با خودش حل می‌کنه و می‌بره. در واقع همه چیز رو نابود می‌کنه تا بتونه سازه‌های جدید روی اون ویرانی‌ها بنا کنه. عبور از اون هم خیلی پرریسک و وحشتناکه و هم میتونه نویدبخش روزهای مطلوب تر باشه... در نهایت انتخاب با شماست که خط قرمزهارو رد کنید یا نکنید اما عواقبش دیگه ابداً تحت کنترل شما نخواهد بود!

مراعات الکثیر

در روزگاری که قیمت‌ها هر صبح زودتر از ما بیدار می‌شوند و شب‌ها هم دیرتر می‌خوابند، اولین تعارض نه بین آدم‌ها، که بین «دخل» و «خرج» شکل می‌گیرد؛ تعارضی عمیق، ریشه‌دار و کاملاً لج‌باز! در چنین شرایطی، مغز انسان به‌طور طبیعی روی حالت «بقا» تنظیم می‌شود و کوچک‌ترین فشار اقتصادی می‌تواند ما را به موجوداتی تبدیل کند که با دیدن قبض یا رسید خرید، ناگهان وارد فاز عصبانیت فلسفی می‌شوند. راهکار روانی اول اما ساده است: قبول کنیم خشم ما بیشتر متوجه گرانی است تا اطرافیان. وقتی بدانیم همکار، همسر یا فرزندمان هم به همان اندازه زیر بار تورم خم شده، دعاها از مشت به «گفت‌وگو» تنزل درجه پیدا می‌کند و این خود یک پیروزی بزرگ روانی است.

مدیریت تعارض در زمان گرانی یعنی یاد بگیریم اختلاف‌ها را «اقتصادی شخصی‌سازی» نکنیم. اگر کارمندی زودتر از همیشه اخم کرده، احتمالاً به‌خاطر شخصیتش نیست، به‌خاطر قیمت پنیر است! در چنین فضایی، شوخ‌طبعی هدفمند نه شوخی نیش‌دار می‌تواند مثل مُسکن عمل کند. طنز، همان‌طور که گل‌آقا می‌گفت، وقتی درست استفاده شود، نه‌تنها زخم را عمیق تر نمی‌کند، بلکه اجازه می‌دهد درد را بشنویم بی‌آنکه فریاد بکشیم. گفتن جملاتی مثل «بیایید قبل از دعا، قیمت‌ها را مقصر اعلام کنیم» گاهی از صد جلسه مشاوره اثرگذارتر است.

و اما راهکار طلایی: مدیریت تعارض بدون مدیریت ذهن، مثل کنترل ترافیک بدون چراغ راهنمایی است. در روزگار تورم، تمرین همدلی، مکث قبل از واکنش، و گفت‌وگوی شفاف درباره فشارهای مالی، تبدیل به مهارت‌های حیاتی می‌شوند، نه توصیه‌های لوکس. اگر یاد بگیریم اختلاف‌نظر را به جای میدان جنگ، به میز مذاکره ببریم و به جای سرزنش، از «ما» استفاده کنیم، تعارض‌ها کوچک‌تر و رابطه‌ها مقاوم‌تر می‌شوند. شاید نتوانیم قیمت‌ها را پایین بیاوریم، اما می‌توانیم اعصاب‌مان را مدیریت کنیم؛ و در این اوضاع، همین هم خودش نوعی قهرمانی است!